

# ورود اسلام به پاوه و اورامانات

## نویسنده: دانا مهرنوس

سپاس و ستایش خداوندی را که با فرستادن رسولانش ما را از بندگی شیطان و ظالمان رهانید و درود خدا بر محمد مصطفی و یاران پاکش که دین الهی را با تحمل مشقات و دوری از اوطان خویش بدون هیچ منتهی به ما رسانیدند.

سخن از فتوحات اسلامی در مناطق گردنشین سالهاست که ورد زبان ملت گرد شده است. هرکس به گونه ای از آن سخن می گوید. اما اکنون فکر غالب در مورد ورود مسلمانان این است که می گویند اسلام با زور شمشیر کردها را مسلمان کرده است و در این راستا داستانهای خیالی و دروغین را در ذهن و روان ما پرورانده اند تا ما نیز تحقیق ناکرده این اوهام را نسل به نسل به فرزندانمان منتقل کنیم که اعراب در راه گسترش اسلام، کردها را به خاک و خون کشیده و زنان و نوامیس آنان را در میان خود تقسیم کرده اند. قائلان به این عقیده را می توان به دو گروه تقسیم کرد:

## ۱- کسانی که کردها را شجاع و وطن پرست دانسته و هیچ گاه در ذهن آنان هضم نمی شود که مناطق گردنشین بدون جنگ توسط اعراب فتح شده باشد.

اینکه کردها شجاع می باشند شکی نیست، اما در این مورد، تنها جنبه روانشناسانه دارد. قائلان به آن، به گمان آنکه هرکس شجاع است باید بجنگد به خیالات و اوهام متوسل شده و به هر نوشته ای که مهم نیست چه باشد دست می یازند تا شاید اثبات کنند که کردها تا آخرین قطره خون جنگیده اند. دیگر غافل از آنند که کردها در کنار شجاعتشان نابخرد نیستند. چرا که خود صاحب حکومت نبوده اند تا ارتشی توانمند داشته باشند بنابراین جنگیدن با لشکر مسلمانان که رومیان و ساسانیان را درهم شکست چیزی جز خودکشی نبود. در این راستا کردها با پذیرش حکومت اعراب اما نه آیین اسلام به جنگهای ویرانگر ساسانیان و رومیان که هر از چندگاهی مناطق گردنشین را نابود می کردند پایان دادند.

قائلان به عقیده جنگ بر اساس شجاعت، خرافات و اکاذیب زیادی را در میان ملت نشر داده اند و ناخواسته باعث قوت گروه دوم شده اند. اینان از یک سو سخن از اسلام و مسلمانی می زنند و خود را مُلا و عالم شریعت می دانند و از سوی دیگر ناخواسته بر اساس تعصبات کورکورانه ملت را در وادی ظلمت رها کرده اند.

## **۲- کسانی که هدفشان نه کُرد و عرب بلکه کینه و دشمنی با اسلام است و قصد آن دارند با مظلوم نمایی و داستان سازی، از این طریق سیاه نمایی کنند.**

گروه دوم که از اسلام و ایمان کینه دارند قطعا دلسوز کُردها نیستند بلکه تنها هدف آنان سرسپردگی به شیطان و دور کردن ملتمان از صراط مستقیم است. اگر به دقت به افکار و عقاید آنان بیندیشیم خواهیم دید که در روان پریشانیشان چه چیزها که هویدا نیست. آنان درد کینه خود از اسلام را با این داستانهای دروغین تشفی می دهند و هیچ گاه هم از بیان اکاذیب و نشر آن دست برنخواهند داشت.

اینان نیز در استنادات خود، منابع تاریخ را به کنار نهاده یا اینکه تاریخ ناخوانده ادعای مورخ بودن دارند، درحالی که فرق تحقیق با منبع تاریخی را نمی دانند و به شنیده‌های دروغین و کتب دلخواه خود بسنده کرده با عوام فریبی اهداف خود را پیش می برند.

هر دوی این گروه ها بدترین ضربات را به ملت کُرد زده اند و اگر محققان آگاه نباشند قطعا بازی با عقاید تا سقوط کامل توسط آنان ادامه خواهد داشت.

در هیچ یک از منابع تاریخ صدر اسلام نامی از اورامان و پاره نیامده و فراتر از آن حتی نامی از شهرهایی چون سنندج، مهاباد، بانه و ... در منابع تاریخ مربوط به صدر اسلام نیامده است.

اما شهرهایی دیگر چون شهرزور، حلوان(سرپل ذهاب امروزی و اطراف آن) کرمانشاه، خانیقین، دینور، کنگاور و... ذکر شده اند. بنابراین وقایع مربوط به پاره و اورامانات را باید در استان شهرزور، دزباز (که شاید همان دزاور امروزی باشد) جست.

## فتح شهرزور، صامغان و دراباذ (= دزاباذ)

### روایت اول:

بلاذری می نویسد: «عزره بن قیس که در دوره خلافت عمر والی حلوان بود به سوی فتح شهرزور رهسپار گردید اما نتوانست آن را فتح کند. اما بعد عتبه بن فرقد آن را بعد از یک درگیری به **صلحی** همانند **صلح حلوان فتح کرد**، در آنجا هر مردی از مسلمانان که توسط عقرب نیش زده می شد وفات می یافت.» (۱)

### روایت دوم:

«اهل صامغان و دراباذ با عتبه **صلح کردند** بر این شرط که جزیه و خراج بپردازند و در عوض کسی از آنان کشته نشود و به اسارت نیز گرفته نشود و از پیروی آیین خویش منع نگردند.» (۲)

### روایت سوم:

«شهرزور، صامغان و دراباذ از فتوح عتبه بن فرقد سلمی بود که در آن با کردها جنگید و کسانی از آنها را کشت.» (۳) **ابن اثیر** همین روایت را عیناً از بلاذری نقل کرده اما در ادامه می نویسد: «گردان بسیاری کشته شدند.» (۴)

### روایت چهارم:

«عتبه، شهرزور، صامغان و دراباذ را به صلح فتح کرد، اما آنها پیمان شکستند بنابراین، عتبه بازگشته شهر را به جنگ گشود و بر آنان خراج بست.» (۵)

### تحلیل روایات:

اینکه عزره بن قیس در دوره خلافت عمر نتوانست شهرزور را بگیرد قطعاً هر کس می تواند تحلیلی ذهنی را برای خود در مورد ناتوانی عزره در فتح آن بدهد چرا که مورخان هیچ گونه علتی برای ناتوانی

عزره در فتح شهرزور ارائه نداده اند. در اینجا دو دیدگاه مطرح می شود؛ **دیدگاه اول**؛ علت فتح نشدن آن، مقاومت سکان شهرزور بوده است. **دیدگاه دوم**؛ علت فتح نشدن آن موقعیت حصین، استوار، صعب العبور و کوهستانی آن بوده است. لازم است که یادآور شوم شهرزور قدیم منطقه ای بسیار گسترده تر از شهرزور کنونی بوده است.

## **دیدگاه اول:**

اگر فتح نشدن شهرزور توسط عزره بن قیس مقاومت سکان آن بود، قطعاً مورخان آن را بیان می داشتند چرا که مقاومت سکان به معنای جنگ یا **محاصره** شهر می باشد. جنگی که مسلمانان را به عقب نشینی وادار کرده تا زمانی دیگر برای فتح آن گسیل شوند. اما باید گفت این دیدگاه به طور قطع اشتباه می باشد چرا که چنان جنگ یا مقاومتی که مسلمین را مجبور به دست کشیدن از فتح خود گرداند از دیدگاه مورخان پنهان نمی ماند. همچنانکه به محاصره رقه (۶) و نصیبین (۷) اشاره کرده اند. اما در شهرزور هیچ مورخ و جغرافی دانی به آن اشاره نکرده است. بلاذری این روایات را از خود کردهای شهرزور نقل کرده است بنابراین اگر اضافاتی داشت قطعاً می نوشت. بنابراین، نمی توان علت فتح نشدن آن را مقاومت ساکنان شهرزور دانست.

## **دیدگاه دوم:**

همچنانکه ذکر گردید، استان شهرزور در گذشته بسیار وسیع بود و حتی موقعیت استوار و صعب العبور بودن آن بعدها جایگاه و پناهگاهی برای **خوارج** گشت. (۸) بنابراین صعب العبور بودن شهرزور دیدگاهی پسندیده تر می باشد که مانع از فتح آن شده است.

اما روایات بعدی را اینگونه می توان جمع بست که عتبه بن فرقد بار اول شهرزور، صامغان و دراباذ را به صلح فتح کرد. (۹) **بر این اساس که کسی از ایشان کشته نشود و به اسارت گرفته نشوند و از پیروی آیین خویش منع نگردند.** (۱۰) اما پس از مدتی اهالی شهرزور نقض عهد نمودند، عتبه

نیز برگشته و بعد از جنگی شهر را به صلحی همانند صلح حلوان گشود. (۱۱) که در این جنگ کسانی از کُردها کشته شدند. (۱۲)

بلاذری در اینجا صراحتاً از **کشته شدن کسانی از کُردها** توسط سپاه عتبه خبر داده است. اما ابن اثیر در حالی که خود عیناً روایتش را از بلاذری گرفته است **لکن واژه کثیراً را خود اضافه کرده** و در متن اینگونه نوشته «قتل خلقاً کثیراً من الاکراد» در حالی که بلاذری «فقتل منهم خلقاً» نوشته و به تبع او ابن خلدون «قتل خلقاً من الاکراد» را نوشته است. بنابراین ابن اثیر و ابن خلدون هر دو روایتشان را از بلاذری نقل کرده اند. اما ابن اثیر چون ابن خلدون در این روایت دقت به خرج نداده واژه کثیراً را اضافه کرده است. محقق نیز در هر روایتی باید از منابع دسته اول استفاده کند که در این روایت بلاذری (متوفی ۲۷۹ هجری) منبع اصلی می باشد نه ابن اثیر (متوفی ۶۳۰ هجری).

از سوی دیگر بلاذری در کتاب دیگرش یعنی **انساب الاشراف** دیگر جمله «فقتل منهم خلقاً» را ذکر نکرده و تنها به جنگ و بستن خراج بر کُردها اشاره می کند که این خود نشان از جنگی می باشد که چندان مهم نبوده است. قدامه بن جعفر نیز که در مورد فتوح روایات را از بلاذری نقل می کند از آوردن روایت سوم بلاذری یعنی «فقتل منهم خلقاً» خودداری کرده است که خود مایه تأمل می باشد، شاید نشان از ضعف آن روایت باشد.

مورخ فتوح می نویسد: «شهرزور بعد از جنگی بر اساس صلح حلوان فتح شد، که مفاد عهدنامه صلح حلوان بدین گونه بود که مردم بر جان و مالشان در امان باشند و هر کس می خواهد بگریزد کسی متعرض وی نشود.» (۱۳) «آنان نیز در مقابل جزیه بدهند.» (۱۴) و دادن جزیه نیز معنای ماندن بر آیین خویش و انجام مراسم آن می باشد.

بنابراین، اهل شهرزور که یاقوت حموی تمام مردم آن را **گُرد** می داند (۱۵) بعد از جنگی نه چندان مهم بر جان، مال، دین و آیین خویش امان یافتند.

وقتی منابع سخن از آن دارند که کُردها بر جان و مال و آیین خویش در امان ماندند نشان از آن دارد که اعراب ملت گُرد را وادار به پذیرش اسلام نکرده اند بنابراین نفوذ اسلام در میان کُردها به مرور زمان بوده است نه با اجبار که به آن اشاره خواهد شد.

# دلایل قائلان به کشتار و هتک نوامیس توسط اعراب مسلمان

## الف: گوردستان گورستان اصحاب

یکی از دلایل قائلان به جنگ و خونریزی در مناطق گردنشین وجود قبور اصحاب رسول الله (ص) می باشد که به ظن آنان در جنگ با کردها کشته شده اند و این را دلیلی بر وجود جنگهای خونین می دانند.

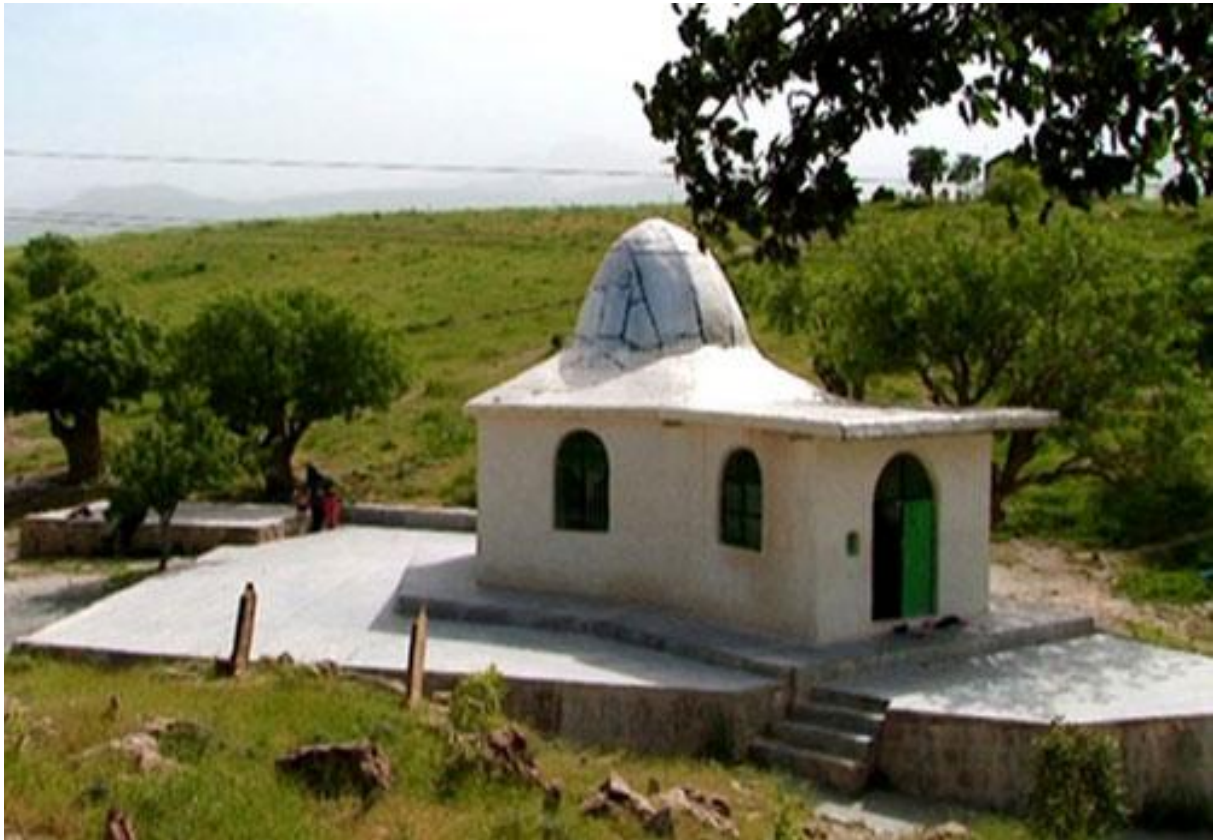
استاد **حسن محمود محمد کریم** در کتاب «گوردستان له به رده م فتوحاتی ئیسلامی دا» به تفصیل درباره این قبور سخن گفته اند. در اینجا نیز تنها به قبور مشهوری که اکنون زیارتگاه شده اند اشاره می شود چرا که ذکر تمامی آنها به اطاله کلام می انجامد.

### ۱- عبایلی (ابوعبیده انصاری)

در عراق همچنانکه **حسن محمود محمد کریم** و به تبع او **آقای ابراهیم شمس** نیز اشاره کردند یکی از این قبور «عبایلی» در گوردستان عراق می باشد. مردمان آنجا گویند عبایلی **ابوعبیده انصاری** است. در تاریخ در میان اصحاب تنها دو ابوعبیده ذکر شده اند که هیچ کدام انصاری نیستند. ابوعبیده جراح (۱۶) که نه انصاری بلکه اهل مکه و از **مهاجرین** بود و به علت طاعون عمواس در نزدیک فلسطین (۱۷) وفات یافت و دیگری ابوعبیده ثقفی (۱۸) که او نیز انصاری نبوده بلکه از قبیله ثقیف بوده و در نبرد جسر در نزدیک کوفه (۱۹) کشته شد. بنابراین قبر عبایلی که آن را منسوب به اصحاب کرده اند چیزی جز وهم نیست.

## ۲- عکاشه بن محسن

مزار دیگری که در مناطق گردنشین مشهور است منسوب به عکاشه بن محسن می باشد. ابن سعد (متوفی ۲۳۰ هجری) در مورد وی می نویسد: عکاشه بن محسن در جنگ بدر، احد، خندق و سایر جنگها رسول الله (ص) را همراهی کرد. او در زمان وفات پیامبر(ص) چهل و چهار سال سن داشت که یک سال بعد از وفات رسول الله(ص) یعنی در سال دوازده هجری در جنگ با اهل رده در محلی به نام **بزاخه** توسط طلیحه و برادرش سلمه بن خویلد کشته شد. (۲۰) بنابراین نسبت دادن این مزار نیز به صحابه (رض) با منابع تاریخ همخوانی ندارد.



نوگرا سائتی برای نواندیشان

[www.eslahe.com](http://www.eslahe.com)

@eslahe

### ۳- اویس قرنی

اویس قرنی (ابوعمر و بن عامر بن جزء بن مالک المرادی) که در میان کردها به **حضرت ویس** مشهور است کسی بود که نتوانست با رسول الله (ص) دیدار کند تا اینکه در زمان عمر بن خطاب به سوی مدینه رفت. مشهورترین موضعی که مورخان از جمله خلیفه بن خیاط «متوفی ۲۴۰ هجری» (۲۱) و طبری «متوفی ۳۱۰ هجری» (۲۲) و ابن عساکر «متوفی ۵۷۱ هجری» (۲۳) درباره مرگ اویس از آن سخن می گویند ناحیه «صفین» در نزدیکی رقه سوریه می باشد.

ابن حبان (متوفی ۳۵۴ هجری) می نویسد: درباره مرگ اویس بن عامر القرنی یمنی اختلاف است، کسانی برآند او در جنگ صفین که همراه علی بود کشته شد و کسانی می گویند که او در کوه ابوقیس در مکه وفات کرده و کسانی نیز گویند که اویس در دمشق وفات یافته است. (۲۴)

مورخان مکانهای دیگری را برای قبر اویس ذکر کرده اند از جمله: سیستان (۲۵)، آذربایجان (۲۶)، ارمنستان (۲۷) و نهاوند (۲۸).

حمدالله مستوفی قزوینی متوفی بعد ۷۴۴ هجری درباره اویس می نویسد: به روایتی در حرب دیلم شهید شد. گورش به کوه اعلی تر (اله تر) قزوین است. (امام زاده سلطان ویس کنونی) و بروایتی در جنگ صفین شهید شد، در سنه ست و ثلاثین هجری و بروایتی به کردستان نزدیک کرمانشاهان مدفون است. (۲۹)



حمدالله مستوفی اولین مورخیست که بعد از ۷۰۰ سال روایت قبر اویس در کردستان را ذکر می کند و این از لحاظ تاریخی ضعیف بوده و به آن نمی توان استناد کرد. چرا که هیچ یک از مورخان قبل از او این روایت را ذکر نکرده اند.

سخن یاقوت حموی درباره قبر اویس **ختم کلام روایات** است. یاقوت در



مورد قبر اویس بعد از روایت موضع «جاییه» در نزدیک دمشق، در ادامه می نویسد: من قبر او را در «رقه» زیارت کردم و در اسکندریه و در دیاربکر نیز قبری منسوب به اوست. اما **مشهورترین** آنها همان قبر «رقه» می باشد. زیرا گویند اویس در جنگ صفین که همراه علی بود کشته شد. (۳۰)

اینگونه می توان نتیجه گرفت که این قبور که به قطع و یقین از آن صحابه نیستند شاید متعلق به انسانهای صالحی بوده اند که بعدها آنان را به صحابه منسوب کرده اند.

## **ب: شفاهیات و شجره نامه ها در اورامانات**

آنچه که بر ما معلوم گشته بعضی از ملایان در قدیم از ناآگاهی مردم سوء استفاده کرده و به علت در دست نبودن منابع و کتب برای عوام مردم، به دلخواه خود دست به داستان سازی و خرافه نویسی زده اند و در این راستا ضرباتی بر تاریخ این ملت وارد کرده اند که به سختی می توان آن را جبران کرد.

تمامی آنچه که در شفاهیات و روایات میان پیرمردان و پیرزنان این دیار (که از القائات بعضی از ملایان می باشد) می توان دید، نه جنبه تاریخی بلکه همچنان که گفته شد تنها **جنبه روانشناسانه** دارد. چون در مورد فتوحات مسلمین از آنان می پرسى تنها در پی آنند که بگویند **گردها شجاع بوده** و بر اساس این شجاعت با اعراب مسلمان تا آخرین قطره خون جنگیده اند و برای این اوهام نیز داستانهای چون پوشیدن پوست حیوانات و قبول نکردن صلح و... را برای عوام مردم ساختند. هیچ یک از این داستانها و روایات شفاهی با آنچه که در منابع تاریخ موجود است سازگاری ندارد و با اندکی تامل در آنها افسانه بودنشان آشکار می شود.

## ۱- شجره نامه معاذی در پاره

یکی از عوامل پدید آمدن داستانهای خیالی و تحریف در تاریخ شجره نامه هایی می باشند که کسانی از کُردها، قرن‌ها بعد از فتوحات اسلامی برای خود ساختند. برای مثال **عباس عزاوی** متوفی ۱۳۹۱ قمری می نویسد: مردمانی از کُردها نسب خود را به **خالد بن ولید، معاذ بن جبل، عباس بن عبدالمطلب و بنی امیه** می رسانند که هیچ کدام از اینها صحیح نمی باشد. (۳۱)

از جمله ی این **شجره نامه ها** که **مرحوم مردوخ** از آن به عنوان **سندی برای قتل و غارت مردم پاره** توسط مسلمین اشاره می کند شجره نامه بزرگترین خاندان پاره یعنی **خاندان معاذی** می باشد که طبق شجره نامه نسب خود را به **معاذ بن جبل** می رسانند.

مردوخ و هم عقیده های او با استناد به این شجره نامه، تاریخ سازی کرده و نتیجه گیری کرده اند که بعد از کشتار پاره، زنان و دختران پاره ای توسط یکی از فرزندان معاذ بن جبل و اعراب همراه او به اسارت در آمده و با آنان شروع به توالد و تناسل کرده اند. و اکنون مردم پاره از نسل معاذ بن جبل و اعراب همراه او هستند.

کسانی که با شخصیت پرستی تاریخ می نویسند **با دیدن نام مردوخ**، هرآنچه را که او گفته است به دیده وحی منزل نگریسته و ندانسته اشتباهات او را در کتب و مقالات خویش تکرار می کنند.

با کمی کندوکاو در شجره نامه معاذی می بینیم که در همان ابتدای امر مردوخ نمی داند که معاذ بن **جبل مقطوع النسل** بوده است (۳۲) و اگر با دقت شجره نامه را مطالعه کنیم خواهیم دید که این شجره نامه **از شیخ یحیی جد بزرگ خاندان معاذی به بالا** آکنده از اشتباهات تاریخیست.

شجره نامه در ابتدای امر سخن از **معاذ بن جبل** و داستانهای این صحابه جلیل القدر دارد. سپس به حدیث **لرزه عرش الرحمن** اشاره می کند که مربوط به معاذ بن جبل نیست بلکه به صحابی دیگری به نام **سعد بن معاذ بن نعمان** منسوب است. (۳۳) در اینجا باز این امکان داده شد که شاید در ابتدای شجره نامه نویسنده آن، سعد بن معاذ و معاذ بن جبل را با هم اشتباه گرفته و داستانهای آنان را با هم درآمیخته است. همچون داستان **ابوبصیر گرد و ابوبصیر عرب** که محققان بر اساس این تشابه

اسمی دست به تاریخ سازی برای ملت کُرد زده اند. و با یک تشابه اسمی بین **الجوانیه(قبایل جاف در قدیم) و جابان**، بدون هیچ سندی تاریخی **قبایل جاف امروزی** را به جابان الکرّدی صحابه رسول الله (ص) منسوب می کنند. (۳۴)

با وجود این اشتباهات اگر این شجره نامه را بر اساس حدیث لوزه عرش الرحمن به سعد بن معاذ نسبت دهیم باز هم شجره نامه به سعد بن معاذ نمی رسد چرا که بر اساس این شجره نامه، نسب خاندان بزرگ معاذی به **یحیی بن سعد بن معاذ** می رسد درحالی که سعد بن معاذ تنها دو پسر به نامهای **عبدالله و عمرو داشته است**. (۳۵)

اما با جستجو در میان برگهای تاریخ و منابع بی شمار انساب و طبقات آنچه که از شجره نامه سعد بن معاذ به دست آمد این بود که در میان نوادگان وی نیز نامی از یحیی مشاهده نمی شود. تنها یک دختر به نام **ام یحیی** در شجره نامه وجود دارد که او نیز **دختر محمد بن عروه بن زبیر بن عوام** می باشد و این دختر از طرف مادرش یعنی **حفصه بنت عبد الرحمن بن عمرو** به سعد بن معاذ می رسد. (۳۶) بنابراین **ام یحیی** بنت محمد بن عروه بن زبیر بن عوام کس دیگری است و شیخ یحیی جد بزرگ خاندان معاذی پاره هیچ ارتباطی با او ندارد.

و از سوی دیگر در این شجره نامه نوشته شده یحیی پسر سعد بن معاذ **شهید در فتح مکه**، در حالی که به گواهی منابع تاریخ، سعد بن معاذ بن نعمان یک ماه بعد از زخمی شدن در **جنگ خندق** وفات کرد. (۳۷)

بنابراین این تناقضات را به هیچ گونه نمی توان حل کرد جز آنکه بگوییم در قدیم الایام مردمان به خاطر افتخار یا علاقه خاص و یا هر دلیل دیگری خود را به طایفه یا شخصی منسوب می کردند. برای مثال شیخ شهاب خالصی از بزرگان پاره نقل می کنند که جد بزرگوارشان به خاطر علاقه خاص به یکی از شیوخ عراق که لقب خالص داشته اند، نام معاذی را از نام خانوادگی خود حذف کرده و خالصی را برگزیده است.

یا شاید کسی که اول بار این شجره نامه را نوشته است، در ابتدای امر با نوشتن نام آن **همه قاضی و شیوخ** پشت سر هم در میان خاندان بزرگ معاذی، در اواخر آن چون از اجداد **شیخ یحیی جد بزرگ**

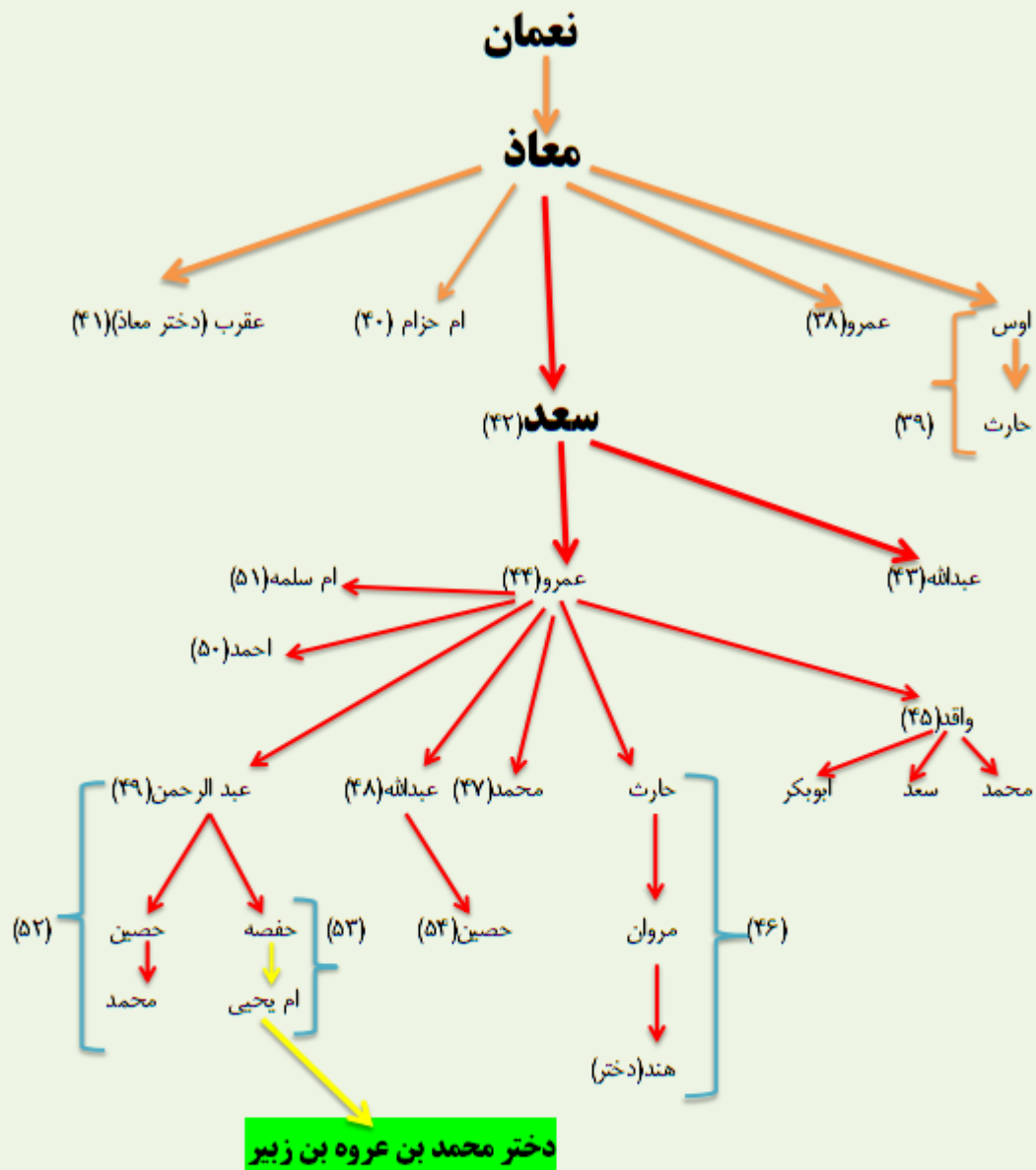
این خاندان آگاه نبوده، خواسته است سردودمان آن را نیز همچون قضات و شیوخ بزرگ آن، فردی بزرگوار از اصحاب رسول الله (ص) باشد.

به هرحال نرسیدن این شجره نامه به سعد بن معاذ یا معاذ بن جبل از بزرگی و جاهت این خاندان پر از قضات نمی کاهد چرا که قرن‌ها در خدمت آیین اسلام برای مردم این دیار رنج‌های زیادی را بر خود هموار نموده اند.

بنابراین امروزه دیگر زمان مرحوم مردوخ و ... نیست که به دلیل نبود منابع دردسترس چشم بسته نوشته های آنان را قبول کنیم.

در مورد این شجره نامه باید از **کاک عدنان معاذی** بسیار تشکر کنم که سند قدیم آن را به بنده نشان دادند. ایشان با زحمات فراوانی که شایسته تقدیر است توانسته اند شجره نامه معاصر خاندان بزرگ معاذی را به دقت تدوین کنند که کاری بسیار سخت اما با ارزش می باشد.

در عکس زیر شجره نامه سعد بن معاذ بن نعمان بعد از تحقیقات فراوان در میان منابع تاریخی، گردآوری شده است و شماره‌هایی که در کنار اسمها نوشته شده ارجاع به منابع مورد استفاده می باشد. ان شاء الله که مفید واقع شود.



## شجره نامه خاندان سعد بن معاذ بن نعمان انصاری

گردآورنده: دانا مهرنوس

## ۲- شجره نامه روستای دودان

همچنانکه عباس عزای ذکر کرده است، کسانی از گُردها نسب خود را به **بنی امیه** می رسانند. مردم روستای دودان که یکی از قدیمی ترین روستاهای پاره می باشد شجره نامه ای دارند که در آن نسب خود را به پیر میکائیل و از او به عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه می رسانند. و در این باب داستانهایی در مورد فتوحات مسلمین دارند که هیچ کدام بر اساس منابع تاریخ نیست.

شجره نامه دودان: پیر محمد شاه دینوری، بن پیر ابراهیم بن پیر میکائیل سته اصابع بن شیخ اسماعیل بن شیخ علی بن شیخ حارث بن شیخ فارس بن شیخ مرتضی بن شیخ محمد بن شیخ عبدالرحمن بن **شیخ سعید** بن شیخ ولید بن شیخ قاسم بن **شیخ سعید** بن شیخ ولید بن شیخ عبدالرحمن بن شیخ **ابی عبدالله حفیف** بن شیخ ابان بن شیخ عثمان بن عفان بن **عاص** بن امیه بن عبد الشمس بن **مدرکه** بن عبد مناف.

اول آنکه با رجوع به منابع تاریخ از جمله «نسب عدنان و قحطان» (۵۵) و «جمهره أنساب العرب» (۵۶) می بینیم که عبد الشمس فرزند **مدرکه** نبوده بلکه فرزند عبد مناف می باشد و از سوی دیگر مدرکه سیزده نسل از عبد الشمس فاصله دارد. صحیح آن اینگونه است: عبد شمس بن **عبد مناف** بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن **مدرکه** ابن ایاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

دوم آنکه **ابان بن عثمان** فرزندی به نام **ابی عبدالله حفیف** نداشته و شجره نامه نویس خود به آن افزوده است. ابان بن عثمان تنها پنج پسر به نامهای **سعید، عبدالرحمن، عمرو، مروان و عمر** داشته است. (۵۷)

سوم آنکه **ولید بن عبدالرحمن** بن ابان بن عثمان بن عفان فرزندی به نام **سعید** نداشته و تنها صاحب دو پسر به نامهای **عبدالرحمن و عمر** بوده است (۵۸)

با تشکر فراوان از **کاک فرزاد راوند** که شجره نامه روستای دودان را در اختیار بنده گذاشتند.

### ۳- شجره نامه خالدی در پاره

عباس عززوی ذکر کرده که کسانی از کُردها نسب خود را به **خالد بن ولید (سیف الله)** می رسانند. او با آگاهی از آنکه خالد بن ولید نیز همچون معاذ بن جبل مقطوع النسل بوده است این نسبت را انکار می کند. (۵۹)

ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶هـ) بعد از ذکر فرزندان خالد بن ولید و توالد و تناسلشان، که همگی در شام بوده اند، می نویسد تمامی آنها که تعدادشان چهل نفر بودند در طاعونی وفات کردند و هیچ نسلی از آنان باقی نماند. (۶۰)

**کاک محمد خالدی مکی** نیز که از بزرگان و محققان این خاندان است و در این باره تحقیق کرده اند براساس تحقیقات خویش تعصبات را به کنار نهاده، معتقد است که این نسب نامه بعدها ساخته شده و به خالد بن ولید نمی رسد.

تناقضات موجود در شجره نامه ها را تنها اینگونه می توان توجیه کرد که مردمان برای افتخار یا حب اصحاب رسول الله (ص) خود را به آنها منسوب می کردند. بنابراین داستانهای خیالی کُردها در باب اصحاب و فتوحات اسلامی را نمی توان از طریق این شجره نامه ها مستندسازی کرد. و استناد به آنها تنها به تحریف تاریخ و گمراهی ملت می انجامد.

نوگرا سائتی برای نواندیشان

[www.eslahe.com](http://www.eslahe.com)

@eslahe

## شمشیر و اجبار یا آزادی و اختیار

کسانی که تفکرات باستان گرایی دارند برآنند که مسلمانان شمشیر بر گردن کردها گذاشتند تا شهادتین گفته و دین آبا و اجدادی خویش را ترک گویند، آنان نیز به اجبار اسلام را پذیرفتند. اما از سوی دیگر برای آنکه بگویند کردها سر سازگاری با اسلام نداشته اند می گویند آنان حدود ۸۰۰ سال بر دین خویش ماندند و اسلام را نپذیرفتند.

کسانی که اینگونه می اندیشند تنها منبع آنان اوهام و تحقیقات کینه توزان معاصر است. اگر به دقت به منابع تاریخ رجوع کنند خواهند دید **هدف اولیه مسلمانان براندازی حکومت‌های ظالم ساسانی و رومی بود** تا در نبود آن حکومتها، جامعه طبقاتی رخت بر بسته و علم آموزی و سواد از انحصار طبقه ای خاص خارج شود تا تمامی اقوام با هر نوع کار و پیشه ای بتوانند راه و روش زندگانی خویش را خود انتخاب کنند.

اگر هدف آنان در همان ابتدا اجبار به اسلام بود قانون اخذ جزیه را جاری نمی کردند. معنای جزیه آن بود که کسانی که بر دین خود می مانند باید جزیه بدهند و کسانی که مسلمان می شوند باید زکات بدهند. **کردها با قبول پرداخت جزیه بر آیین خویش ماندند.**

آنانی که می گویند کردها با زور شمشیر مسلمان شده اند هیچ گاه به قانون اخذ جزیه توجه نکرده و یا اینکه در پی اهداف خویش عمداً آن را بیان نمی کنند.

«هرگاه غیر مسلمان جزیه را پرداخت نمود، بر دولت اسلامی واجب است که امنیت او را تأمین کند و از او حمایت نماید، هنگامی که مورد تجاوز قرار گرفت به دفاع از او برخیزد، آزادی دینی به او عطا کند، مانند یک شهروند مسلمان با عدل و مساوات با او رفتار کند. افراد تحت الحمایه مسلمانان در اصطلاح (اهل ذمه) نام دارند، چون تمام حقوق یک شهروند اسلامی به مقتضی عهد و ذمه خدا و رسول خدا برای آنان ثابت و واجب است.» (۶۱)

طباره می نویسد: «از دلایل ناچیز بودن جزیه ای که مسلمانان از تبعه غیر مسلمان می گرفتند، در مقابل تعهدی که به آنها می سپردند، اعتراف و اقرار دانشمند و علامه معروف دربر است که در کتاب خود به نام مبارزه در بین علم و دین چنین می گوید: بیگمان آنچه مسلمانان از افراد تحت الحمایه خود می



گرفتند چیز بسیار کم و بی ارزشی بود، که به هیچ وجه با آنچه که قبلاً به حکومت های محلی خود می دادند قابل مقایسه نبود.» (۶۲)

همچنانکه هم اکنون تمامی دولتها به دلایلی مالیات می گیرند. در آن دوره نیز این مالیات برای حق و حقوقی بود که مردمان مناطق، در قبال حمایت مسلمین از آنها، پرداخت می کردند و بر اساس آن، آنها نیز حتی از جنگ معاف بودند.

اما اگر اعراب مسلمان در توانایی دفاع از غیر مسلمانان شکی در خود راه می دادند تمام مالیات را که از آنها گرفته بودند به آنها استرداد می کردند. و این در تاریخ مسطور است:

قاضی ابویوسف متوفی ۱۸۲ هجری می نویسد: در شام چون خبر رسید که رومیان با تمامی قوا قصد یورش دارند، ابو عبیده جراح فرمانده مسلمانان به تمامی والیان شهرها این گونه نوشت:

به مردم بگوئید ما تمامی مالیاتی را که گرفته ایم به شما برمی گردانیم چرا که خبر رسیده رومیان برای جنگی بزرگ آماده گشته اند، و چون ما عهد بسته ایم که از شما دفاع کنیم اما چون بر اساس اخبار رسیده از لشکر فراوان رومیان، این توانایی را در خود نمی یابیم، تمامی آنچه را که گرفته ایم به شما استرداد می کنیم. بر این اساس آنان تمامی اموال را به مسیحیان برگرداندند.

مسیحیان نیز گفتند: خداوند شما را به سوی ما برگرداند و نیز بر آنها پیروز گرداند. چرا که اگر آنان (هم وطنان رومی آنها = ارتش هراکلیوس) بودند هیچ چیزی را به ما بر نمی گرداندند و مابقی آنچه را که نزد ما بود نیز می بردند. (۶۳)

علت نقض عهد شهرها در دوره فتوحات نیز وجود یزدگرد پادشاه ساسانی و تحریکات وی بود که از شهری به شهر دیگر می گریخت.

قطعاً از دست دادن پادشاهی برای یزدگرد بسیار دشوار بود و او برای تحکیم و بدست آوردن دوباره قدرت تمام تلاش خود را به کار می بست، همچنانکه طبری اشاره کرده است، حتی «هنگامی که در مرو بود با نامه نگاری کسانی چون هرمزان و مردم فارس، فیروزان و اهل جبال را برانگیخت که پیمان شکستند و مناطقی که هنوز فتح نشده بود را نیز تحریک کرد آنان نیز به اطاعت او درآمدند.» (۶۴)

دینوری می نویسد: «در سال بیست و نه اهل استخر از اطاعت مسلمین سر پیچیدند و یزدگرد با جمعی از اعاجم به آنجا آمد.» (۶۵)

حتی عمر بن خطاب **ده نفر از صالحان سپاه بصره** را خواست تا علت نقض عهد و فتح دوباره مناطق را بداند، عمر خود علت نقض صلح را در این می دانست که شاید بر اهالی ظلم شود، اما نمایندگان در جواب گفتند که مردمان بر همان گونه رفتار می شوند که تو می خواهی و جز وفا و نیک رفتاری چیزی نمی دانیم. آنان علت نقض صلح را وجود و زنده بودن یزدگرد در ایران دانستند. (۶۶)

بنابراین تحریکات یزدگرد و گسیل لشکریانی به سوی مناطق مختلف، به نقض عهد و جنگ هایی می انجامید، اما جنگی که به سرعت به صلح منجر می شد.

## سابقه اسلام کردها

اینکه کردها چه زمانی آیین اسلام را پذیرفته اند سؤال است که ذهن همگان را به خود مشغول کرده است. همانطور که در مقاله «جبابان الکردی» توضیح داده شد منابع تاریخی معتبر در میان کردها به صحابه ای چون **جبابان الکردی (رض)** اشاره کرده اند که پسر او نامش میمون با کنیه ابوبصیر یا ابونصیر بوده است. از جمله کسانی که به جبابان والد میمون ابوبصیر اشاره کرده اند عبارتند از: **ابونعیم اصفهانی، ابن اثیر، ابن حجر و الالوسی.** و از جمله محققان معاصر نیز کسانی چون **محمد امین زکی بگ و حسن محمود محمد کریم** به او اشاره کرده اند. و نیز از جمله کسانی که به میمون بن جبابان الکردی اشاره کرده، عبارتند از: **احمد بن حنبل، بخاری، ابویعلی، ابن حبان، بیهقی، خطیب بغدادی، ابن اثیر، ابن تیمیه، ذهبی، ابن حجر و سیوطی.** (۶۷)

بنابراین آشنایی کردها با اسلام به دوره قبل از فتوحات و زمان رسول الله (ص) بر می گردد. از نشانه های مسلمان شدن کردها پیوستن آنها به خوارج بود که **مسعودی** در مروج الذهب به کردهای خوارج اشاره کرده است. (۶۸) و نیز اینکه کسانی در شهرزور توسط **زید بن علی** (متوفی ۱۲۲ هجری) مسلمان شده اند. (۶۹) **مقدسی** متوفی ۳۸۱ هجری در مورد اهل جبال می نویسد اهل جبال در دوستی **معاویه** افراط می کنند. (۷۰) تمامی اینها نشانه اسلام آوردن کردها به **مرور زمان** بوده است.

در زمان روی کار آمدن عباسیان کُردها در جولمرگ به کسانی از امویان در مقابل عباسیان پناه دادند. (۷۱) و حتی برای اعاده حکومت آنها بر ضد عباسیان قیام کردند (۷۲) اگر چه قیام آنها به هیچ گونه جنگی منجر نشد لکن نشان از پشتیبانی از حکومت بنی امیه داشته است، از جمله اینکه منابع به کُرده بودن مادر آخرین خلیفه اموی اشاره کرده اند. (۷۳) محدثین نیز در اسناد خود به موثقینی اشاره کرده اند که کُرده بوده اند. از جمله **مهدی بن میمون** که ذهبی درباره او می نویسد: امام، حافظ، ثقه و یکی از معمرین می باشد او کُرده بوده و در سال ۱۷۲ ق وفات کرده است. (۷۴)

کُردها بعد از اسلام آوردن توانستند به رشد و شکوفایی قابل ملاحظه ای دست یابند. آنان در سایه اسلام توانستند قضاة، حکام، فقها، محدثین، مورخین و مفسرینی را تربیت کرده و به جامعه خدمات ارزشمندی کنند که قبل از اسلام، کُردها هیچ گاه به چنین مقام هایی دست پیدا نکرده بودند اما با عمومی شدن علم و دانش بعد از سقوط ساسانیان و نظام طبقاتی آنان که سواد را منحصر به طبقه ای از جامعه کرده بودند توانستند با نشان دادن خود در تمام زمینه ها نام کُرده را در سایه اسلام جاودان گردانند.

## علل پیروزی و گسترش اسلام

عَفِيف طَبَّارَه به نقل از **گوستاولوبون** در کتاب تمدن غرب می نویسد: «وقتی در مورد فتوحات عرب و عوامل پیروزی های ایشان به بحث و بررسی می پردازیم، خواننده به خوبی متوجه می شود، که عامل انتشار و گسترش قرآن قدرت و زور نبوده است. به حقیقت عرب ها ملت های مغلوب را در رعایت اصول و شعائر دینشان آزاد می گذاشتند. اگر بعضی اوقات برخی از قبایل و شعوب نصرانی به تمامی به اسلام روی می آوردند و اسلام را به جای مسیحیت انتخاب می نمودند، و زبان و لغت عربی را به عنوان زبان رسمی خود بر می گزیدند، همه به خاطر این بود که عرب های فاتح و پیروز، به عدالت و مساوات متصف بودند، که مردم نظیر آنها را ندیده بودند، به خاطر این بود که اصول و مبادی اسلام به اندازه ای سهل و ساده و قابل فهم بود، که هیچ دین دیگری دارای چنین امتیازی نبود.» (۷۵)

اشپولر می نویسد: «تقریباً تمام ایرانیان بدون اعمال زور و فشار خارجی معتناهیی از طرف فاتحان، در مدت قرون اندکی به اسلام گرویدند.» (۷۶) «جنگ های متمادی سنوات گذشته با سقوط اخلاقی داخلی ناشی از آنها، کار را به جایی رسانیده بود که حتی پاره ای از ایرانیان در همان آغاز به اسلام

گرویدند.» (۷۷) «کارگران زردشتی نیز که (با آتش و آب و خاک سروکار داشتند) به عنوان **نجس** مورد تحقیر واقع می‌گشتند آزادی خود را از این فشار روحی، در قبول اسلام می‌دیدند.» (۷۸)

«تصلب و قشری‌نگری مذهب رسمی همراه با رسوم و آیین‌های خشک و خسته‌کننده که از احکام رنج آور و بیهوده سرشار شده، و تأثیر خود را از دست داده بود، از دیگر دلایل گرایش به اسلام قلمداد شده است که خلاصگی و سادگی آیین و بی‌اعتبار کردن خون، نژاد، و امتیازات پدران از ویژگی‌های بارز احکام فقهی آن بود.» (۷۹)

«روحانیان زردشتی با دخالتی که در امور عرفی می‌کردند آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیانتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلیه مواردی که زندگانی افراد پیش می‌آمد، حق مداخله داشتند و می‌توان گفت هر فردی من المهد الی الحد در تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود.» (۸۰) تا جایی که دکتر شعبانی می‌نویسد: «خصوصاً با رسمیت یافتن دین زردشتی در کشور، که آنها را از حمایت دولت نیز برخوردار ساخت، این نفوذ و قدرت چند برابر شد و مغان حاکم بر جان و مال و ناموس مردم گردیدند.» (۸۱)

دکتر مفتخری به نقل از **هانری ماسه** می‌نویسد: «سهولت مراسم مذهبی در اسلام را در مقایسه با مراسم دشوار و پیچیده زرتشت، از عوامل مؤثر در پذیرش اسلام، خصوصاً در شهرها بوده است.» (۸۲) حتی بومیان ایرانی در ابتدا مجاز بودند نماز را به زبان محلی خود اقامه کنند. در تاریخ بخارا در این باره می‌خوانیم: «و مردمان بخارا به اول اسلام، در نماز و قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن.» (۸۳)

عفیف طباره به نقل از «**میشود**» در کتاب وی به نام تاریخ جنگ‌های صلیبی، می‌نویسد: «بیگمان اسلامی که به جهاد دستور داده است با پیروان سایر ادیان بسیار با گذشت و مهربان است، و علما و روحانیون و راهبان و خدمه آنان را از پرداخت جزیه و هرگونه حقوق دولتی معاف نموده است، مخصوصاً بر تحریم کشتن راهبان که مشغول عبادت هستند تأکید کرده است، وقتی عمر بن خطاب بیت المقدس را فتح نمود، کوچکترین گزندى را به مسیحیان نرساند، در حالی که صلیبی‌ها وقتی داخل بیت المقدس شدند **مسلمانان را سر بریدند و یهودیان را در آتش سوزاندند.**» (۸۴) طباره در ادامه می‌نویسد: «**روبرتسون** در کتاب خود به نام **تاریخ شارلکن** می‌گوید: تنها مسلمانانند که توانسته‌اند در بین جهاد و گذشت و رحم نسبت به پیروان سایر ادیان که مغلوب واقع شدند، هماهنگی و توافق

حاصل نمایند و این صفات را با هم جمع کنند چون وقتی که مسلمانان بر ملتی غالب می شدند آنان را در رعایت و برگزاری شعائر دینی خویش آزاد می گذاشتند.» (۸۵) «به طور کلی پرداخت مبلغ معین مالیات سالانه (اعم از جزیه و خراج)، عدم برپایی شورش علیه مسلمانان، راهنمایی ایشان در جنگ، نریختن خون مسلمانان، ناسزایی گوی نکردن به آنان از جمله تعهداتی بود که اهل ذمه باید رعایت می کردند و مسلمین نیز در عوض، ضمن امان دادن به جان ها و دین ها، عدم تعرض به مال و فرزندان، نریختن خون ایشان، ویران نکردن آتشکده ها، طمع نبردن یه زر و سیم آنها، آزاد گذاردن آنها در نقل مکان به هر جا که می خواستند و مهمتر از همه محافظت از ایشان را متعهد می شدند.» (۸۶)

ویران نکردن آتشکده ها در پیمان نامه هایی چون عهدنامه آذربایجان (۸۷) و عهدنامه ری و قومس (۸۸) دیده می شود. حتی سهولت پیمان ها تا جایی بود که اهل شیز که یکی از بزرگترین آتشکده های زرتشتیان در آنجا بود از رقصیدن در عیدهایشان منع نشدند. (۸۹) حتی اشاره به وجود آتشکده های فراوان از سوی مورخان (۹۰)، قرنها بعد از فتوحات اعراب مسلمان، نشان از وفای به عهد اعراب در پایبندی به عهدنامه ها بود.

به امید روزی که محققین و سالنگاران خرافات و اوهام را از تاریخ ملت کُرد زدوده و با دوری از تعصبات، آنچه را که به حقیقت نزدیک تر است بیان کنند.

دانا مهرنوس

پاوه - دوريسان

۱۳۹۷

نوگرا سائتی برای نواندیشان

[www.eslahe.com](http://www.eslahe.com)

@eslahe

## پاورقی ها

(۱) فتوح البلدان، احمد بن يحيى بلاذرى، بيروت: دارالمكتبة الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۳۲۵؛ الخراج و صناعه الكتابه، قدامه بن جعفر (متوفى ۳۳۷هـ)، بغداد: دارالرشيد للنشر، ۱۹۸۱م، ص ۳۸۳.

(۲) فتوح البلدان، ص ۲۳۵؛ الخراج و صناعه الكتابه، ص ۳۸۳.

(۳) فتوح البلدان، ص ۳۲۵؛ تاريخ ابن خلدون (= ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الاكبر) ابن خلدون، عبدالرحمن، تحقيق خليل شحاده، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۵۶۱.

(۴) الكامل فى التاريخ، ابن اثير، بيروت: دار صادر- دار بيروت، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م. ج ۳، ص ۳۸.

(۵) انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، چاپ اول. بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

(۶) تاريخ الامم و الملوك (= تاريخ طبرى) محمد بن جرير طبرى (المتوفى ۳۱۰ هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت: دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م، ج ۴، ص ۵۴.

(۷) معجم البلدان، ياقوت حموى (المتوفى ۶۲۶ هـ) بيروت: دار صادر، ۱۹۹۵م، ج ۵، ص ۲۸۹.

(۸) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

(۹) همان، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

(۱۰) فتوح البلدان، ص ۳۲۵.

(۱۱) همان، ص ۳۲۵.

(۱۲) همان، ص ۳۲۵.

(۱۳) همان، ص ۲۹۵؛ الخراج و صناعه الكتابه، ص ۳۷۰؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱.

(١٤) تاريخ الامم و الملوك، طبرى، ج ٤، ص ٣٤ - ٣٥.

(١٥) معجم البلدان، ج ٣، ص ٣٧٥.

(١٦) سيرة ابن إسحاق، محمد بن إسحاق (المتوفى: ١٥١هـ)، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، الطبعة: الأولى ١٣٩٨هـ / ١٩٧٨م، ص ٢٢٦.

(١٧) المسالك والممالك، ابن خردادبئة (المتوفى: نحو ٢٨٠هـ) بيروت: دار صادر أفست ليدن، ١٨٨٩ م، ٧٨-٧٩.

(١٨) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، شمس الدين الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، تحقيق: الدكتور بشار عوَّاد معروف، دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م، ج ٢، ص ٨٠.

(١٩) الأماكن أو ما اتفق لفظه وافترق مسماه من الأمكنة، زين الدين محمد الهمداني (المتوفى: ٥٨٤هـ) تحقيق: حمد بن محمد الجاسر، دار اليمامة للبحث والترجمة والنشر، ١٤١٥ هـ ص ٧٧٧.

(٢٠) الطبقات الكبرى، ابن سعد (المتوفى: ٢٣٠هـ)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م، ج ٣، ص ٦٧-٦٨.

(٢١) طبقات خليفة بن خياط، خليفة بن خياط (المتوفى: ٢٤٠هـ) المحقق: د سهيل زكار، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ هـ = ١٩٩٣ م، ص ٢٤٦.

(٢٢) المنتخب من ذيل المذيل، محمد بن جرير الطبري (المتوفى: ٣١٠هـ) بيروت: مؤسسهُ الأعلمی للمطبوعات، ص ١٤٦.

(٢٣) تاريخ دمشق، ابن عساكر (المتوفى: ٥٧١هـ) المحقق: عمرو بن غرامة العمري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م، ج ٩، ص ٤٣٤.

(٢٤) الثقات، ابن حبان (المتوفى: ٣٥٤هـ) طبع بإعانة: وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية، تحت مراقبة: الدكتور محمد عبد المعيد خان مدير دائرة المعارف العثمانية، الناشر: دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، الطبعة: الأولى، ١٣٩٣ هـ = ١٩٧٣، ج ٤، ص ٥٢.

(٢٥) تاريخ دمشق، ج ٩، ص ٤٥٣.

(٢٦) همان، ج٩، ص ٤٣٠ و ٤٥٥. و المحن، محمد بن أحمد بن تميم التميمي المغربي الإفريقي، أبو العرب (المتوفى: ٣٣٣هـ)، المحقق: د عمر سليمان العقيلي، الناشر: الرياض: دار العلوم، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م، ص ١٣٣.

(٢٧) تاريخ دمشق، ج٩، ص ٤٥٤.

(٢٨) همان.

(٢٩) تاريخ گزیده، حمد الله مستوفی قزوینی (متوفی بعد ٧٤٤)، تحقیق عبد الحسين نوایی، تهران، امیر کبیر، چ سوم، ١٣٦٤ش. ص ٦٣١.

(٣٠) معجم البلدان، یاقوت حموی (المتوفی ٦٢٦هـ) بیروت: دار صادر، ١٩٩٥م، ج٢، ص ٤٦٩.

(٣١) موسوعة عشائر العراق، عباس الغزوى (المتوفى: ١٣٩١هـ)، بیروت: الدار العربية للموسوعات، چاپ اول ١٤٢٥، ج ٤، ص ٢٩.

(٣٢) الطبقات الكبرى، ج٣، ص ٤٤٣.

(٣٣) المغازی، محمد بن عمر الواقدي (المتوفى: ٢٠٧هـ) تحقیق: مارسدن جونز، بیروت: دار الأعلمی، الطبعة: الثالثة - ١٩٨٩/١٤٠٩. ج٢، ص ٥٢٦. و جوامع السيرة النبوية، أبو محمد علی بن حزم الأندلسی (المتوفى: ٤٥٦هـ) بیروت: دار الکتب العلمیة، ص ١٥٥.

(٣٤) جابان الكردی، دانا مهنوس، مقاله منتشر شده در سایت پاوه پرس.

(٣٥) الطبقات الكبرى، ج٣، ص ٣٢١.

(٣٦) الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٣٧٥.

(٣٧) الإصابة فی تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفى: ٨٥٢هـ) تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ ج٣، ص ٧٠.

(٣٨) و (٣٩) نسب معد واليمن الكبير، أبو المنذر هشام بن محمد بن السائب الكلبی (المتوفى: ٢٠٤هـ)، المحقق: الدكتور ناجی حسن، عالم الکتب، مكتبة النهضة العربية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ -



۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۳۷۶. و جمهرة أنساب العرب، ص ۳۳۹. (عمرو بن معاذ و حارث بن اوس در بدر شرکت کردند و در احد شهید شدند.)

(۴۰) (۴۱) الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۷۴-۲۷۵. (عقرب بن معاذ و ام حزام دختران معاذ بن نعمان)

(۴۲) معرفة الصحابة، أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني (المتوفى: ۴۳۰هـ) تحقيق: عادل بن يوسف العزازی، دار الوطن للنشر، الرياض، الطبعة: الأولى ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸م، ج ۳، ص ۱۲۴۱. و الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)، تحقيق: علي محمد البجاوي، بيروت: دار الجيل، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲م. ج ۲، ص ۶۰۲. (سعد بن معاذ بن النعمان بن امرئ القيس بن زيد بن عبد الأشهل بن جشم بن الحارث بن الخزرج بن عمرو بن مالك بن أوس بن حارثة بن ثعلبة بن مازن بن الأسد بن الغوث كنيه وى أبو عمرو الأوسى الانصارى که در بدر و احد همراه رسول الله (ص) بود و در جنگ خندق زخمی شد و یک ماه بعد، بر اثر همان زخم وفات کرد.)

(۴۳) الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ۸۵۲هـ) تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى - ۱۴۱۵ هـ ج ۴، ص ۹۷. و الطبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۵۸. (عبدالله بن سعد بن معاذ که با دختری به نام خلیده دختر الحباب ازدواج کرد و نسلی نداشت.)

(۴۴) (طبقات، ج ۳، ص ۳۲۱) (عمرو بن سعد بن معاذ که نه پسر و سه دختر داشت) (لازم به ذکر است که در کتب تاریخ از بین نه پسر او تنها به شش پسر او به نامهای محمد، احمد، حارث، عبد الله، عبد الرحمن و واقد اشاره شده است.)

(۴۵) الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۳۳۸. (واقد بن عمر بن سعد بن معاذ، که سه پسر به نامهای محمد، سعد و ابوبکر داشت. اما نسلی از او باقی نماند.)

(۴۶) المؤتلف والمختلف، أبو الحسن علی بن عمر الدارقطنی (المتوفى: ۳۸۵هـ) تحقيق: موفق بن عبد الله بن عبد القادر الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م، ج ۴، ص ۱۷۵. (دارقطنی از هند بنت مروان بن حارث بن عمرو بن سعد بن معاذ نام می برد.)

(۴۷) و (۴۸) الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۲۱ و المحن، ص ۱۹۷. (عبدالله و محمد بن عمرو هر دو در واقعه حره کشته شدند.)

(۴۹) التاريخ الكبير محمد بن إسماعيل البخارى (المتوفى: ۲۵۶هـ) حيدر آباد - الدكن دائرة المعارف العثمانية، طبع تحت مراقبة: محمد عبد المعيد خان، ج ۵، ص ۳۲۶. (عبدالرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ که امام بخارى از او نام می برد.)

(۵۰) المستخرج من كتب الناس للتذكرة والمستطرف من أحوال الرجال للمعرفة، عبد الرحمن بن محمد، ابن مندة (المتوفى: ۴۷۰هـ)، المحقق: أ. د. عامر حسن صبرى التميمي، وزارة العدل والشؤون الإسلامية البحرين، إدارة الشؤون الدينية، ج ۳، ۲۳۵. (احمد بن عمرو بن سعد بن معاذ، ابن منده در المستخرج او را در زمره کسانی نام می برد که در سال ۱۲۰ وفات نموده اند.)

(۵۱) جمهرة نسب قريش وأخبارها، الزبير بن بكار بن عبد الله القرشي الأسدي المكي (المتوفى: ۲۵۶هـ) المحقق: محمود محمد شاكر، مطبعة المدني، ۱۳۸۱ هـ ص ۵۹. (ام سلمه بنت سعد بن معاذ)

(۵۲) التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۶۲. (محمد بن حُصَيْن بن عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ که بخارى در التاريخ الكبير از او نام می برد.)

(۵۳) الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۳۷۵. (ابن سعد در ذکر فرزندان زبير بن عوام می نويسد: محمد بن عروه بن زبير بن عوام و همسرش حفصه بنت عبد الرحمن بن عمرو بن سعد بن معاذ، دختری به نام أم يحيى را به دنيا آوردند.)

(۵۴) الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۴۰۶. (ابن سعد می نويسد وی در سال ۱۲۶ وفات کرده است.)

(۵۵) نسب عدنان وقحطان، أبو العباس، محمد بن يزيد المبرد (المتوفى: ۲۸۵هـ) تحقيق عبد العزيز الميمنى الراجكوتى، الهند: مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ۱۳۵۴ هـ - ۱۹۳۶ م، ص ۲.

(۵۶) جمهرة أنساب العرب، أبو محمد بن حزم الأندلسى (المتوفى: ۴۵۶هـ) تحقيق: لجنة من العلماء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ۱۹۸۳/۱۴۰۳، ص ۴۶۴.

(۵۷) همان، ص ۸۵

(۵۸) همان، ص ۸۶

(٥٩) موسوعه عشائر العراق، ج ٤، ص ٢٩.

(٦٠) جمهره أنساب العرب، ١٤٧-١٤٨.

(٦١) روح الدين الاسلامي، عفيف عبدالفتاح طباره، ترجمه ابوبكر حسن زاده. سقز: انتشارات محمدي، چاپ اول، ١٣٧٥ش، ص ٧٠٣.

(٦٢) همان، ص ٧٠٤.

(٦٣) الخراج، أبو يوسف، يعقوب بن إبراهيم (المتوفى: ١٨٢هـ) المكتبة الأزهرية للتراث، تحقيق: طه عبد الرؤف سعد، سعد حسن محمد، الطبعة: طبعه جديده مضبوطه - محققه ومفهرسه، ص ١٥٣ و نیز رجوع کنید به: تثبیت دلایل النبوه، القاضی عبد الجبار بن أحمد (المتوفى: ٤١٥هـ) القاهره: دار المصطفى، ج ٢، ص ٣٢٧.

(٦٤) تاریخ الامم و الملوك ج ٤، ص ١٦٧

(٦٥) الاخبار الطوال، دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (المتوفى: ٢٨٢هـ) تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال. قم: منشورات الرضی، ١٣٦٨ش، ص ١٣٩

(٦٦) تاریخ الامم و الملوك، ج ٤، ص ٨٩

(٦٧) رجوع کنید به کردها و اسلام، ستیز یا سازش؟؟!!، دانا مهرانوس، کردستان: آراس، ١٣٩٠، ص ٣٠٤-٣٠٥.

(٦٨) مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین مسعودی (المتوفى ٣٤٦ هـ)، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره، چاپ دوم، ١٤٠٩ق، ج ٢، ص ١٠١.

(٦٩) معجم البلدان، ج ٣، ص ٣٧٥.

(٧٠) احسن التقاسيم فی المعرفه الاقالييم، ابو عبدالله مقدسی، القاهره: مكتبه مدبولی، چاپ سوم، ١٤١١ق، ص ٣٨٤.

(٧١) صبح الاعشى فی صناعة الانشاء، احمد بن علی قلقشندی، تحقیق د. یوسف علی طویل، دمشق: دارالفکر، چاپ اول ١٩٨٧م، ج ٤، ص ٣٧٧.

(۷۲) رجوع کنید به تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۳ - ۴۴۸.

(۷۳) سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی (المتوفی: ۷۴۸هـ) تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م، ج ۶، ص ۷۷.

(۷۴) همان، ج ۸، ص ۱۰ - ۱۱.

(۷۵) همان، ص ۷۱۰ - ۷۱۱.

(۷۶) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطونی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

(۷۷) همان، ج ۱، ص ۲۴۲.

(۷۸) همان، ج ۱، ص ۲۴۹.

(۷۹) تاریخ گسترش اسلام، سرتوماس آرنولد، ص ۳۰۱. به نقل از تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، مفتخری، حسین و حسین زمانی، تهران: سمت، چاپ سوم ۱۳۸۶ش، ص ۲۱ - ۲۲.

(۸۰) ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸ش، ص ۸۳.

(۸۱) مروری کوتاه بر تاریخ ایران، رضا شعبانی، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۸۰ش، ص ۲۵۶.

(۸۲) تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، ص ۵۸.

(۸۳) تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصرالقبایوی، تخلص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ص ۶۷؛ و مفتخری، ص ۵۸.

(۸۴) روح الدین الاسلامی، ص ۷۱۲.

(۸۵) همان.

(۸۶) تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، ص ۶۰.

(٨٧) فتوح البلدان، ص ٣١٧ - ٣١٨.

(٨٨) همان، ص ٣١٠.

(٨٩) همان، ص ٣١٧ - ٣١٨.

(٩٠) صورہ الارض، ابوالقاسم محمد ابن حوقل (المتوفى بعد ٣٦٧ هـ) بيروت: دارصادر افست ليدن، ١٩٣٨ م، ج ٢، ص ٢٧٣ - ٢٧٤. و معجم البلدان، ج ١، ص ٥٢٢ - ٥٢٣ و ج ٣، ص ٣٨٤.

## منابع

(١) ابن اثير، عزالدين (المتوفى: ٦٣٠هـ)، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ ق / ١٩٦٥ م.

(٢) ابن حبان، محمد (المتوفى: ٣٥٤هـ) الثقات، طبع بإعانة: وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية، تحت مراقبة: الدكتور محمد عبد المعيد خان مدير دائرة المعارف العثمانية، الناشر: دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن الهند، الطبعة: الأولى، ١٣٩٣ هـ = ١٩٧٣.

(٣) ابن حزم، أبو محمد على (المتوفى: ٤٥٦هـ) جمهرة أنساب العرب، تحقيق: لجنة من العلماء، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٩٨٣/١٤٠٣.

(٤) ابن حزم، أبو محمد على (المتوفى: ٤٥٦هـ) جوامع السيرة، بيروت: دار الكتب العلمية.

(٥) ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (المتوفى بعد ٣٦٧ هـ)، صورہ الارض، بيروت: دارصادر افست ليدن، ١٩٣٨ م.

(٦) ابن خرداذبه، أبو القاسم عبيد الله (المتوفى: نحو ٢٨٠هـ) المسالك والممالك، بيروت: دار صادر افست ليدن، ١٨٨٩ م.

٧) ابن خلدون، عبدالرحمن (المتوفى: ٨٠٨هـ)، تاريخ ابن خلدون (= ديوان المبتدأ و الخبر فى تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الاكبر) تحقيق خليل شحاده، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.

٨) ابن سعد، محمد(المتوفى: ٢٣٠هـ)، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.

٩) ابن عبدالبر، يوسف بن عبد الله (المتوفى: ٤٦٣هـ)، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دار الجيل، الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢م.

١٠) ابن عساکر، على بن الحسن(المتوفى: ٥٧١هـ) تاريخ دمشق، المحقق: عمرو بن غرامة العمروى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م.

١١) أبو العباس، محمد بن يزيد المبرد (المتوفى: ٢٨٥هـ) نسب عدنان وقحطان، تحقيق عبد العزيز الميمنى الراجكوتى، الهند: مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ١٣٥٤ هـ - ١٩٣٦ م.

١٢) أبو العرب، محمد بن أحمد بن تميم التميمى المغربى الإفريقى، (المتوفى: ٣٣٣هـ)، المحن، المحقق: د عمر سليمان العقيلى، الناشر: الرياض: دار العلوم، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤م.

١٣) أبو يوسف، يعقوب بن إبراهيم(المتوفى : ١٨٢هـ) الخراج، المكتبة الأزهرية للتراث، تحقيق: طه عبد الرؤف سعد ، سعد حسن محمد، الطبعة: طبعه جديده مضبوطة - محققه ومفهرسه،

١٤) الأصبهاني، أبو نعيم أحمد بن عبد الله(المتوفى: ٤٣٠هـ) معرفة الصحابة، تحقيق: عادل بن يوسف العزازى، دار الوطن للنشر، الرياض، الطبعة: الأولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨م.

١٥) البخارى، محمد بن إسماعيل (المتوفى: ٢٥٦هـ) التاريخ الكبير، حيدر آباد - الدكن دائرة المعارف العثمانية، طبع تحت مراقبة: محمد عبد المعيد خان، ج٥، ص ٣٢٦.

١٦) بلاذرى، احمد بن يحيى (المتوفى: ٢٧٩هـ)، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، چاپ اول. بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ق/١٩٩٦م.

١٧) بلاذرى، احمد بن يحيى (المتوفى: ٢٧٩هـ)، فتوح البلدان، ، بيروت: دارالمكتبة الهلال، ١٩٨٨م.

١٨) حموى، ياقوت(المتوفى ٦٢٦ هـ)، معجم البلدان، بيروت: دار صادر، ١٩٩٥م.

- ١٩) خليفه بن خياط (المتوفى: ٢٤٠هـ)، طبقات خليفه بن خياط، المحقق: د سهيل زكار، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٤ هـ = ١٩٩٣ م.
- ٢٠) الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر (المتوفى: ٣٨٥هـ) المؤلف والمختلف، تحقيق: موفق بن عبد الله بن عبد القادر الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
- ٢١) دينوري، ابوحنيفه احمد بن داود (المتوفى: ٢٨٢هـ) الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدين شيال. قم: منشورات الرضى، ١٣٦٨ش،
- ٢٢) ذهبى، شمس الدين (المتوفى: ٧٤٨هـ) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م.
- ٢٣) ذهبى، شمس الدين (المتوفى: ٧٤٨هـ) سير اعلام النبلاء، تحقيق شعيب الارنؤوط و حسين الاسد، بيروت: موسسه الرساله، ١٤١٣ق/١٩٩٣م.
- ٢٤) زبير بن بكار (المتوفى: ٢٥٦هـ) جمهره نسب قريش وأخبارها، المحقق: محمود محمد شاكر، مطبعة المدني، ١٣٨١ هـ
- ٢٥) طبرى، محمد بن جرير (المتوفى ٣١٠ هـ)، تاريخ الامم و الملوك (= تاريخ طبرى) تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت: دارالتراث، چاپ دوم، ١٣٨٧ق/١٩٦٧م.
- ٢٦) طبرى، محمد بن جرير (المتوفى: ٣١٠هـ)، المنتخب من ذيل المذيل، بيروت: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.
- ٢٧) عبد الجبار بن أحمد، تثبيت دلائل النبوه، (المتوفى: ٤١٥هـ) القايره: دار المصطفى.
- ٢٨) عبد الرحمن بن محمد، ابن منده (المتوفى: ٤٧٠هـ)، المستخرج من كتب الناس للتذكرة والمستطرف من أحوال الرجال للمعرفة المحقق: أ. د. عامر حسن صبرى التميمي، وزارة العدل والشئون الإسلامية البحرين، إدارة الشؤون الدينية، ج ٣، ٢٣٥.
- ٢٩) العسقلانى، أبو الفضل أحمد بن حجر (المتوفى: ٨٥٢هـ) الإصابة فى تمييز الصحابة، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ

- ٣٠) قدامه بن جعفر (متوفى ٣٣٧هـ)، الخراج و صناعة الكتابه، بغداد: دار الرشيد للنشر، ١٩٨١م.
- ٣١) قلقشندى، احمد بن على (المتوفى: ٨٢١هـ)، صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، تحقيق د. يوسف على طويل، دمشق: دار الفكر، چاپ اول ١٩٨٧م.
- ٣٢) الكلبى، أبو المنذر هشام بن محمد (المتوفى: ٢٠٤هـ)، نسب معد واليمن الكبير، المحقق: الدكتور ناجى حسن، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨م.
- ٣٣) محمد بن إسحاق (المتوفى: ١٥١هـ)، سيرة ابن إسحاق، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، الطبعة: الأولى ١٣٩٨ هـ / ١٩٧٨م.
- ٣٤) مستوفى قزوینی، حمد الله (متوفى بعد ٧٤٤ هـ) تاريخ كزیده، تحقيق عبد الحسين نوايى، تهران، امير كبير، چ سوم، ١٣٦٤ ش.
- ٣٥) مسعودى، على بن حسين (المتوفى ٣٤٦ هـ) مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق اسعد داغر، قم: دارالهجره، چاپ دوم، ١٤٠٩ق.
- ٣٦) مقدسى، ابو عبدالله (المتوفى ٣٨١ هـ) احسن التقاسيم فى المعرفه الاقاليم، القاهره: مكتبه مدبولى، چاپ سوم، ١٤١١ق.
- ٣٧) نرشخى، ابوبكر محمد بن جعفر (المتوفى ٣٤٨ هـ) تاريخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصرالقبابوى، تخلص محمد بن زفر بن عمر، تحقيق محمد تقى مدرس رضوى، تهران: توس، چاپ دوم، ١٣٦٣ ش.
- ٣٨) الواقدى، محمد بن عمر (المتوفى ٢٠٧هـ) المغازى، تحقيق: مارسدن جونز، بيروت: دار الأعلمی، الطبعة: الثالثة - ١٩٨٩/١٤٠٩.
- ٣٩) الهمدانى، زين الدين محمد (المتوفى: ٥٨٤هـ) الأماكن أو ما اتفق لفظه وافترق مسماه من الأمكنة، تحقيق: حمد بن محمد الجاسر، دار اليمامة للبحث والترجمة والنشر، ١٤١٥ هـ



## تحقیقات

- ۴۰) اشیپولر، برتولد(متوفی ۱۹۹۰م)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطونی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۹ش.
- ۴۱) حمه که ریم، حه سه ن مه حمود، کوردستان له به رده م فتوحاتی ئیسلامی دا، چاپی سی یه م، سلیمانی: چاپخانه تیشک، ۲۰۰۲م.
- ۴۲) شعبانی، رضا، مروری کوتاه بر تاریخ ایران، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۸۰ش.
- ۴۳) عفیف عبدالفتاح طباره، روح الدین الاسلامی، ترجمه ابوبکر حسن زاده. سقز: انتشارات محمدی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
- ۴۴) عزاوی، عباس، موسوعه عشائر العراق(المتوفی: ۱۳۹۱هـ) بیروت: الدار العربیة للموسوعات، چاپ اول ۱۴۲۵.
- ۴۵) کریستن سن، آرتور(متوفی ۱۹۴۵م)، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸ش.
- ۴۶) مفتخری، حسین و حسین زمانی، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران: سمت، چاپ سوم ۱۳۸۶ش.
- ۴۷) مهرنوس، دانا، گُردها و اسلام، ستیز یا سازش؟!، کردستان: آراس، ۱۳۹۰.

نوگرا سائتی برای نواندیشان

[www.eslahe.com](http://www.eslahe.com)  
[@eslahe](https://www.eslahe.com)